

# نقدانديشه

نقد مقاله‌ی «بررسی جریان حکمیت از منظری دیگر»

## نقد مقاله‌ی

### «بررسی جریان حکمیت از منظری دیگر»

جواد علاء‌المحدثین\*

فصلنامه‌ی ندای اسلام<sup>۱</sup> مقاله‌ای با عنوان «بررسی جریان حکمیت از منظری دیگر» به چاپ رسانید، که نویسنده‌ی آن به بازبینی مسئله حکمیت در جنگ صفین، به ویژه نقش دو حکم تعیین شده، یعنی «ابو موسی اشعری» و «عمرو بن عاص» پرداخته است. نویسنده در این مقاله ادعا می‌کند «بسیاری از نویسندگان و مورخان در مورد حقیقت این جریان دچار سردرگمی شده و با اعتماد بر روایات ضعیف و غیرقابل اعتبار، چهره‌ای ناخوشایند از این دو، به تصویر کشیده‌اند، یعنی ابوموسی اشعری را به ضعف رأی و فریب خوردن و عمرو بن عاص را به فریبکاری متهم ساخته‌اند.» سپس گزارش می‌کند: «کمتر کتاب تاریخی است که به سبب نقل روایات [به زعم وی] موضوع و ساختگی، عمرو بن عاص را به فریبکاری متهم نکرده باشد.» در جای دیگر رویکرد خود به مسئله‌ی حکمیت

\* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد تهران شمال

۱. فصلنامه ندای اسلام، سال هشتم و نهم، شماره‌ی ۳۲-۳۳ زمستان ۸۶ و بهار ۸۷

را چنین توصیف می‌کند که این مقاله «در پرتو روایات صحیح و مورد اعتماد محققان برجسته تاریخ اسلام و اهل سنت» جمع آوری شده است. ما در این نوشتار، در صدد هستیم تا رویکرد این مقاله‌ی به حقایق «جنگ صفین» و «حکمت» و هم چنین صحت ادعای نویسنده در استفاده از روایات صحیح را مورد بررسی و نقد قرار دهیم.

### ■ خلاصه‌ی مهم ترین مطالب مطرح شده در مقاله

نویسنده در این مقاله آورده است :

پس از حکومت یافتن حضرت علی (علیه السلام) مردم شام از بیعت با ایشان سرباز زدند و گفتند: حضرت علی (علیه السلام) اول از قاتلان خلیفه سوم قصاص بگیرد، سپس ما با او بیعت می‌کنیم. حضرت علی (علیه السلام) خواسته مردم شام و معاویه را بهانه‌ای برای نافرمانی و عدم بیعت می‌دانست. لذا با هدف الزام معاویه و هوادارانش به اطاعت از خود، با سپاهی به سوی شام روانه شد... نبرد میان دو سپاه در ماه ذی‌الحجه سال سی و شش هجری با درگیری‌های مودی و جنگ‌های پراکنده آغاز گردید ... اول ماه صفر مرحله دوم جنگ آغاز شد و تا روز جمعه دهم صفر ادامه پیدا کرد. سخت‌ترین رویارویی میان سپاهیان دو طرف، در روز پنجشنبه نهم و شب جمعه دهم ماه صفر روی داد و آن شب را لیلہ الہریر [شب زوزه] نامیدند. به دنبال ایجاد نگرانی از ادامه کشته شدن افراد دو سپاه، معاویه رو به سپاهیان کرد و گفت: «قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید.» و موضوع حکمت را طرح کرد.

در این جا ادعا می‌کند :

حضرت علی (علیه السلام) به درخواست آنها مبنی بر توقف جنگ و خونریزی پاسخ مثبت داد.

و همچنین وی مدعی است که :

آن حضرت به حکمت رضایت داد اما آشوب‌طلبان به استمرار جنگ

صفین بسیار اصرار می کردند لذا چاره‌ای ندیدند جز این که علیه حضرت علی دست به شورش بزنند و با طرح مقوله «لا حکم الا لله» شکاف جدیدی را به نام «خوارج» در میان امت اسلامی ایجاد کنند.

ایشان سپس می نویسد :

با طرح موضوع حکمیت، جنگ صفین عملاً پایان یافت ... دو طرف به توافق رسیدند که از هر طرف یک نفر مذاکره کننده‌ی ارشد، ... به عنوان حکم انتخاب گردند تا در مورد حل بحران پیش آمده و پایان دادن به جنگ و اختلاف، به گفت‌وگو و مذاکره بپردازند و بر سر آنچه که به خیر و مصلحت مسلمانان است به توافق برسند.

نویسنده سپس با اشاره به انتخاب ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص به عنوان حکم، درباره‌ی انتخاب ابوموسی مدعی شده :

برخلاف آنچه در بسیاری از کتب تاریخی شایع است [این انتخاب] بنا به تحمیل خوارج بر حضرت علی (علیه السلام) نبوده است، زیرا خود آنها از مخالفین سرسخت پذیرش حکمیت بودند و به همین علت نیز در مقابل حضرت علی موضع گرفتند و ایشان را تکفیر کردند.

نویسنده در ادامه، به تفصیل شرح می‌دهد که دو حکم، برای تعیین سرنوشت خلافت چه تصمیماتی گرفتند و نتیجه‌ی این تصمیم‌گیری به کجا انجامید.

البته ما ثابت خواهیم کرد که به شهادت اسناد تاریخی و برخلاف ادعاهای یاد شده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر نیزه کردن قرآن‌ها را دسیسه و مکر می‌دانستند و با توقف جنگ و قبول حکمیت موافق نبودند، اما جمع کثیری از افراد سپاه ایشان فریب خوردند و با خشک مغزی، بر قبول پیشنهاد معاویه و سپس بر انتخاب ابو موسی اشعری اصرار ورزیدند. خوارج همان کسانی بودند که وقتی اشتباه خود در موارد اخیر را دریافتند، آن را با اشتباه دیگری ادامه دادند و با آن که خود، مقصر شکل‌گیری جریان حکمیت بودند، با مشاهده‌ی نتیجه‌ی شوم حکمیت، مقابله و مواجهه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در پیش گرفتند.

در این مقاله به طور کلی جهت‌گیری مباحث، در راستای تبریئه‌ی معاویه و حکمین، در ی مقدمات و پیشامدهای جنگ صفین است. تبریئه‌ی آنان از برپا کردن و ادامه‌ی جنگ که

یکی از آثار سوء آن، کشته شدن هزاران مسلمان و دیگری، شکل گرفتن توطئه‌ای شوم و بنیان برانداز در جریان حکمیت بود. ما در ادامه به طرح و نقد این مباحث خواهیم پرداخت.

### ■ نکته‌ی بسیار مهم در این مقاله

نویسنده‌ی این مقاله در چندین فراز تصریح می‌کند که معاویه، مبانی تعیین حضرت علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه را کاملاً قبول داشته و اعتراضش تنها پیرامون خونخواهی خلیفه‌ی سوم! و عدم اقدام حضرت علی (علیه السلام) در این باره بوده است. نویسنده در جاهای مختلف از این مقاله مکرر بر این مطلب تأکید نموده است. به این فرازها توجه فرمایید:

نباید فراموش کرد در آن شرایط که جلسه‌ی حکمیت در اُذرح در حال برگزاری بود، خلیفه‌ی مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه بود.

هم چنین:

معاویه نه مدعی احراز مقام خلافت بود، نه خود را در مقام امیرالمؤمنین نهاده بود و نه اتباع و هوادارانش با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند.

و نیز:

دو طرف نزاع و اختلاف هر دو خلیفه و امیرالمؤمنین نبودند، بلکه یک طرف نزاع حضرت علی خلیفه و امیرالمؤمنین بود که اکثریت مسلمانان با او بیعت نموده و عده‌ای هم .. بیعت با او را مشروط به مجازات شورشیان گردانیده بودند.

همچنین می‌نویسد:

معاویه در مورد اهلیت و شایستگی حضرت علی برای مقام خلافت اعتراضی نداشت، و به خود به عنوان جایگزینی برای حضرت علی نگاه نمی‌کرد، بلکه انتقادش در مورد پاره‌ای از تصمیم‌گیری‌های حضرت علی بود.

### ■ شهادت عمار یاسر در صفین، و نگاه نویسنده‌ی مقاله

یکی از مهم‌ترین فرازهای مقاله‌ی مورد بحث، آن جا است که نویسنده، ضمن طرح این

ادعا که قصد معاویه و مردم شام، از شرکت در نبرد صفین و خودداری از بیعت با حضرت علی (علیه السلام)، خونخواهی عثمان بوده؛ می نویسد :

یکی دیگر از اتفاقاتی که در جنگ صفین رخ داد و به روشن شدن موضع درست از نادرست و پایان یافتن جنگ کمک کرد، شهادت صحابی جلیل القدر، حضرت عمار بن یاسر به دست سپاهیان شام بود... شهادت حضرت عمار اتفاق افتاد، و در پرتو حدیث نبوی: «تقتلک الفئة الباغية» تو به دست گروه عصیانگر و سرکش کشته می شوی. برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنه بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می کردند. این اتفاق و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی معنا کرد و همه را به تلاش برای پایان دادن به نبرد ترغیب کرد، و در چنین شرایطی موضوع حکمیت مطرح گردید و پذیرفته شد.

### ■ سؤالی مهم از نویسنده‌ی مقاله

همان طور که مشاهده فرمودید نویسنده‌ی این مقاله، تمام انگیزه‌ی معاویه و شامیان در جنگ صفین را، خونخواهی خلیفه سوم! و اعتراض به موضع حضرت علی (علیه السلام) در این باب دانسته و تصریح می کند که «خلیفه‌ی مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.» از طرفی می گوید «معاویه و سپاه شام بیعت با حضرت علی را مشروط به مجازات شورشیان گردانیده بودند.» و از سوی دیگر تصریح می کند که در پی شهادت جناب عمار یاسر «برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنه بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می کردند.» پس برای ایشان آشکار است که لااقل پس از شهادت جناب عمار یاسر، یک وظیفه‌ی مشخص در مقابل معاویه، عمروعاص و همه سپاهیان آنان قرار داشته، و آن بیعت با امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) است.

برای وی تردیدی وجود ندارد که موضع شامیان و قرار گرفتن آنان در برابر امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام)، به تصریح رسول خدا ﷺ مصداق بغی و تجاوزگری است. متجاوزان،

پس از روشن شدن این که در موضع باطل قرار دارند، یک وظیفه‌ی به غایت بدیهی داشتند، یعنی دست کشیدن از تجاوزگری، تسلیم شدن در برابر خلیفه‌ی مسلمانان و بیعت با ایشان.

پر واضح است که هر اقدام دیگری غیر از این، ادامه تجاوزگری و ایستادن در برابر سخن قطعی رسول خدا ﷺ خواهد بود. پس، این که سپاه شام، تکیه بر انجام حکمیت داشته‌اند، از اساس کاری غلط، نا به جا و باطل و پافشاری بر همان موضع «بغی» و تجاوزگری بوده است. لذا باید پرسید: نویسنده‌ی مقاله چه اصراری بر دفاع از باطل و تجاوزی دارد که خود معترف است سخن قطعی رسول خدا ﷺ بر بطلان آن دلالت دارد؟!

### ■ تأکید بزرگان اهل سنت بر «حدیث قتل عمار»

حدیث قتل عمار مسئله‌ای نیست که تنها مورد توجه نویسنده‌ی این مقاله قرار گرفته باشد. بلکه این حدیث، در منابع متعدد اهل سنت و در رأس آنها، در صحیحین آمده است.<sup>۱</sup> ما در این جا عبارات برخی از علمای اهل تسنن در این باب را، به نقل از منابع معرفی شده از سوی خود نویسنده‌ی مقاله<sup>۲</sup> یعنی **أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب و تحقیق مواقف الصحابة** یادآور می شویم:

مؤلف کتاب نخست، از قول ابن عبدالبر نقل می کند:  
تواترت الآثار عن النبی أنه قال: «تقتل عمارا الفئة الباغية»، وهذا من

۱. محمد بن إسماعیل بخاری، صحیح بخاری، دارالفکر للطباعة والنشر، بیروت، ج ۳، ص ۲۰۷ - مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، دارالفکر للطباعة والنشر، بیروت، ج ۸، ص ۱۸۶

۲. در باورقی مقاله مورد بحث آمده: «برای نگارش این مقاله از سه کتاب گرانسنگ ۱- **أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب** تألیف دکتر علی محمد الصلابی، ۲- **تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة** من روایات الامام الطبری و المحدثین تألیف محمد أمحزون، و ۳- از ترجمه فارسی کتاب الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف والاستشهاد (خلفای راشدین از خلافت تا شهادت) تألیف دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، به صورت ترجمه و اقتباس باندکی تصرف استفاده شده است و ارجاعات ذکر شده در پی نوشت به نقل از این کتابها آمده است.» آن چه در این بخش از مقاله می آوریم به نقل از دو منبع نخست است. یعنی «**أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب**، علی محمد الصلابی، دارالتوزیع والنشر الاسلامیة، مصر، قاهره، ۱۴۲۴هـ»، صص ۵۶۰-۵۶۳ و «**أمحزون محمد، تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة، دارالسلام للطباعة والنشر، اسکندریة، مصر، چاپ دوم، ۱۴۲۸هـ**» صص ۴۷۳-۴۷۶

### إخباره بالغيب و إعلام نبوته، و هو من أصح الأحاديث<sup>۱</sup>

نقلیات از پیامبر به تواتر رسیده است که فرمود: «عمار را گروه متجاوز می کشند.» و این از موارد خبر دادن ایشان از غیب و نشانه‌های نبوت آن جناب و از صحیح ترین احادیث است.

وی سپس تصریح ذهبی را نقل می کند مبنی بر این که «حدیث قتل عمار متواتر است.»<sup>۲</sup> هر دو کتاب، از ابن حجر عسقلانی نقل می کنند که :

در این حدیث، نشانه روشنی از نشانه های نبوت، و فضیلت آشکاری برای علی (علیه السلام) و عمار، و ردی بر ناصبیانی است که گمان کرده اند علی (علیه السلام) در جنگ هایش، بر صواب نبوده است.<sup>۳</sup>

و هم چنین از او نقل شده :

حدیث «تقتل عمارا الفئة الباغية» بر این دلالت دارد که علی (علیه السلام) در آن جنگ ها بر صواب بود، زیرا یاران معاویه عمار را کشتند.<sup>۴</sup>

ابن کثیر می گوید :

با کشته شدن عمار به دست اهل شام، سر آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داده بود که «او را گروه تجاوزگر می کشند.» روشن؛ و آشکار شد که علی بر حق و معاویه متجاوز است...<sup>۵</sup>

ابن تیمیه می نویسد :

این حدیث دلالت بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت او دارد، و [هم چنین دلالت دارد] بر این که دعوت کننده به اطاعت او به بهشت دعوت می شود و دعوت کننده به جنگ با او - هر چند اجتهاد نموده باشد - به

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب ۳/ ۱۱۴۰ - نقل از أسمى المطالب فی سيرة أمير المؤمنين علی بن أبي طالب، ص ۵۶۰

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء ۱/ ۴۲۱ - نقل از همان

۳. ابن حجر، فتح الباری ۱/ ۶۴۶ - نقل از همان

۴. ابن حجر، فتح الباری ۱۳/ ۹۲ - نقل از همان

۵. ابن کثیر، البداية والنهاية ۷/ ۲۷۷ - نقل از همان، ص ۵۶۱



آتش دعوت می‌شود.<sup>۱</sup>

همچنین در تحقیق **مواقف الصحابه** از ابن عربی نقل شده که، پس از استناد به این

حدیث نبوی، می‌نویسد:

علی (علیه السلام) امام، و هر کس بر او خروج کرد، متجاوز و جنگیدن با این

متجاوزین، تا جایی که به حق تسلیم شوند، واجب بود.<sup>۲</sup>

جالب این که مؤلف **أسمى المطالب فی سیرة أمير المؤمنين علی بن أبی طالب** نیز

سخن سعید حوی در این باب - وجوب جنگیدن در کنار حضرت علی (علیه السلام) - را بازگو کرده

و به نقل از وی می‌نویسد:

پس از کشته شدن عمار، که نصوص اثبات کننده بر «متجاوز بودن قاتل

او» وارد شده بود، برای کسانی که تردید داشتند، آشکار شد که علی (علیه السلام)

برحق، و جنگیدن همراه او واجب است، به همین دلیل عبدالله بن عمر از

تخلف خود، چنین تعبیر کرده که به واسطه این تخلف [از جنگیدن همراه

حضرت علی (علیه السلام) و در مقابل سپاه معاویه] تأسف می‌خورد، و این نبوده

مگر بدین دلیل که او واجبی را ترک کرده و آن «یاری امام برحق، علیه

خروج کنندگان به ناحق بر وی» بوده است، چنان که فقها بر وجوب این

کار فتوا داده‌اند.<sup>۳</sup>

سخن اخیر، همان است که ما بر آن تأکید نمودیم. همان طور که ملاحظه فرمودید پس

از شهادت عمار یاسر، هیچ ابهامی باقی نماند که تنها وظیفه‌ی همه مسلمانان، پیوستن به

امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) و جنگیدن در کنار آن حضرت، علیه متجاوزان بوده است.

بنابراین ماجرای حکمیت، هر طور که بوده باشد، و نقش عمروعاص در آن به هر شکل که

ترسیم گردد، حتی اگر به دور از حيله و خیانت دانسته شود، از اساس قابل دفاع نیست.

۱. ابن تیمیہ، مجموع الفتاوی ۴/۴۳۷- نقل از همان

۲. ابن العربی، احکام القرآن، جلد ۲، صفحه ۱۷۱۷- نقل از «تحقیق مواقف الصحابة»، ص ۴۷۳

۳. حوی، الأساس فی السنة ۴/۱۷۱۰- نقل از أسمى المطالب، ص ۵۶۲

## ■ دفاع از حق ستیزان

علیرغم آن که نویسنده‌ی مقاله، به این حقیقت مسلّم، اعتراف دارد که سپاه شام در نبرد صفین «باغی» بوده‌اند، اما تلاش کرده تا آنان را تبرئه کرده و حق طلب، جلوه دهد. او می‌نویسد:

این اتفاق [شهادت عمار یاسر] و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا کرد و همه را به تلاش برای پایان دادن به نبرد ترغیب کرد، و در چنین شرایطی موضوع حکمیت مطرح گردید و پذیرفته شد. اما گزارش‌های تاریخی که مورد تأیید نویسنده نیز قرار دارد، خلاف این را نشان می‌دهد. ایشان در بخشی از مقاله‌ی خود، نقلی از مصنف ابن ابی شیبه و مسند احمد درباره چگونگی ماجرای حکمیت را، روایت معتبر قلمداد، و بخشی از آن را نقل کرده است. در بخشی از همین نقل، از قول ابووائل چنین آمده:

لما استحر القتل فی اهل الشام بصفین اعتصم معاویة وأصحابه بجبل فقال عمرو بن العاص أرسل إلي علي بالمصحف فلا والله لا یرده عليك

در صفین، هنگامی که کشته دادن اهل شام شدت گرفت، معاویه و یارانش، به کوهی پناه بردند، پس عمرو بن عاص گفت قرآنی را [به نشانه‌ی درخواست آتش بس] نزد علی بفرست که به خدا قسم رد نخواهد کرد. در ادامه‌ی نقل آمده که همین ماجرا به آتش بس میان دو سپاه انجامید. ضمناً این نقل در منابع متعدد دیگری از قبیل فتح الباری، سنن نسائی، مجمع الزوائد، مسند ابی یعلی نیز آمده است. از سوی دیگر نویسنده، خود در ضمن همین مقاله آورده:

سخت‌ترین و خشن‌ترین رویارویی میان سپاهیان دو طرف در روز

۱. أبو بکر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه الكوفي، مصنف ابن أبي شيبه (المصنف في الأحاديث والآثار)، مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة الأولى ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۴۸۵، تحقیق کمال یوسف الحوت - أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، مسند أحمد، موقع وزارة الأوقاف المصرية، ج ۷، ص ۵۵۸ - در این کتاب، عبارت «اعتصموا بطل» آمده است.

پنجشنبه نهم و شب جمعه دهم ماه صفر روی داد ... در طول یک نبرد سخت و فرسایشی، هزاران نفر کشته و زخمی شدند و خوف آن می‌رفت که هر دو سپاه تا آخرین نفراتشان به نبرد ادامه دهند و بجز زنان و کودکان کسی زنده نماند. اظهار این خوف ابتدا بر زبان اشعث بن قیس رئیس قبیله کنده جاری شد.

سپس می‌نویسد :

خبر اظهارات اشعث بن قیس به معاویه رسید ، و وی گفت :  
قسم به پروردگار کعبه ! او درست می‌گوید. اگر این روند ادامه پیدا کند، همه مردان جنگی دو طرف کشته خواهند شد ... سپس رو به سپاهیان  
کرد و گفت : قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید.

بنابراین، هم اظهارات نویسنده و هم مدارکی که وی ارائه و بر اعتبارش تأکید نموده، نشان می‌دهد که علت « قرآن بر نیزه‌ها کردن » سپاه شام، شدت گرفتن جنگ و کشته دادن زیاد بوده، که عرصه را بر آنان تنگ کرد، نه دریافتن این که بر اساس فرموده رسول خدا ﷺ، آنان بر باطل و متجاوزند. پس چرا وی در تلاشی دیگر برای تبرئه کسانی که بر اساس بغی و تجاوزگری، جنگی با هزاران کشته راه‌انداختند، این گونه می‌گوید که:  
[شهادت عمار یاسر] و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا و همه را به تلاش برای پایان دادن نبرد ترغیب کرد.

## ■ اجتهاد معاویه

البته در عقیده اهل تسنن ، بحث اجتهاد به شکلی خاص و بسیار گسترده مطرح است، که اکنون درصدد پرداختن به آن نیستیم ، ولی این مقدار باید گفت که ، حتی این موضوع نیز نمی‌تواند اصرار سپاه شام بر عدم تبعیت و امتناع از بیعت با حضرت علی (علیه السلام) پس از شهادت عمار یاسر را توجیه کند. چون ، اگر ادعا شود معاویه و اصحاب او در تشخیصی که آنان را در صفین، رو در روی خلیفه‌ی وقت حضرت علی (علیه السلام) قرار داد، اجتهاد کرده بودند، خواهیم گفت : پس از شهادت عمار یاسر، دیگر جای تردیدی برای هیچ کس نماند که آنان خطاکار و تجاوزگرند .

حتی با فرض قبول نظریه‌ی اجتهاد، پس از روشن شدن خطا، مجتهد نمی‌تواند بر آن اصرار ورزد، آن هم، در جایی که معلوم شده رسول خدا ﷺ اجتهاد او را تجاوزگری شمرده است.

و اما این که برخی نقل کرده‌اند که معاویه در برابر حدیث پیامبر اکرم ﷺ گفت: «آیا ما عمار را کشتیم یا آنانی که او را از خانه و شهر خود بیرون کشیده و با خود به اینجا آورده‌اند؟»؛ بی‌مبنا تر از آن است که بخواهیم درباره‌اش بحثی کنیم. به نظر می‌رسد که نویسنده‌ی این مقاله نیز سخن فوق را کم ارزشتر از آن دانسته که حتی نقل کند. جا دارد پاسخ حضرت علی (علیه السلام) را به نقل از قرطبی، فقیه و مفسر مشهور اهل تسنن، ذکر کنیم؛ او می‌نویسد:

«و قد أجاب علي رضي الله عنه عن قول معاوية بن قال : فرسول الله ﷺ و سلم اذن قتل حمزه حين أخرجه و هذا من علي رضي الله عنه إلزام، لا جواب عنه و حجة، لا اعتراض عليها»<sup>۱</sup>

«و علی رضی‌الله عنه پاسخ معاویه را چنین داد که [اگر آن چه او ادعا کرده مبنی بر این که ما قاتل عمار هستیم، صحیح باشد] پس رسول خدا ﷺ حمزه را کشت، چرا که او را به جنگ [احد] برد. و این سخن علی رضی‌الله عنه اتمام حجت با معاویه بود، نه [فقط] پاسخ به وی و حجتی بود که، هیچ ردّ و انکاری بر نمی‌دارد.»

گمان نمی‌شود، کسی بتواند ادعا کند که عمرو عاص چند ماه پس از شهادت عمار یاسر، وقتی در جلسه‌ی حکمیت حاضر شد، بر این باور بوده که قاتل عمار و مصداق سخن رسول خدا ﷺ در عبارت: «تقتل عمارا الفئة الباغية» حضرت علی (علیه السلام) بوده است. پس دفاع از تجاوزگری، چرا؟

۱. الخالدی، صلاح عبدالفتاح، خلفای راشدین از خلافت تا شهادت ( الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف و الاستشهاد )، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص ۳۲۲، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۲، تهران، به نقل از البداية و النهاية، ج ۷، صص ۲۷۰ و ۲۷۱

۲. قرطبی، التذكرة ۲/۲۲۲- نقل از أسمى المطالب فی سيرة أمير المؤمنين علی بن أبي طالب، ص ۵۶۰

### ■ عدم اکتفای معاویه و عمروعاص به جنگ صفین

لازم است یادآور شویم که معاویه و عمروعاص، حتی پس از فروکش کردن آتش صفین، باز هم قویاً به مخالفت همه جانبه با حضرت علی (علیه السلام) ادامه دادند. از جمله اقدامات آنان، جنگیدن با حاکم منصوب از سوی آن حضرت در مصر یعنی محمد بن ابی بکر، در سال ۳۸ هجری بود، که از قضا به فرماندهی عمروعاص در گرفت و به کشته شدن محمد بن ابی بکر منجر شد.

تفصیل این ماجرا در همه‌ی منابع تاریخی و از جمله کتبی که نویسنده‌ی مقاله، به عنوان منابع اصلی ذکر کرده، گزارش شده است.<sup>۱</sup> اکنون به تفصیل آن ماجرا کار نداریم، تنها این سؤال را مطرح می‌کنیم که نویسنده‌ی مقاله که خود معترف است:

با شهادت حضرت عمار در پرتو حدیث نبوی: «تقتل عماراً الفتنۃ الباغیة» برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنه بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند. چگونه از کسانی دفاع کرده که نه تنها با حضرت علی (علیه السلام) بیعت نکرده و از ایشان پیروی نکردند، بلکه حتی در فرصتی دیگر با آن حضرت جنگیدند؟

### ■ تخطی از عقیده‌ی اهل تسنن در باب حرمت مخالفت با خلیفه

از طرف دیگر، موضع گیری صورت گرفته در این مقاله، صرف نظر از اشکالات یاد شده، در تعارض کامل با عقیده‌ی قطعی اهل تسنن در باب حرمت مخالفت با خلیفه، هست. حافظ نووی در شرح صحیح مسلم، در ذیل روایتی می‌نویسد:

معنای حدیث آن است که با والیان امر در ولایتشان مخالفت نکنید و بر آنان اعتراض ننمایید، مگر این که از ایشان کار خلاف قطعی، که می‌دانید

۱. رک. أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ص ۴۴۰.

...ثم إن معاوية أعد جيشاً بقيادة عمرو بن العاص ففزا به مصر، و تحالف مع من قاتلهم محمد بن أبي بكر، ... و وقعت بينهم وبين محمد بن أبي بكر معارك قوية انتهت بمقتل محمد بن أبي بكر واستيلاء أجناد معاوية على مصر، و بذلك خرجت مصر من حكم علي بن أبي طالب رضي الله عنه

با اصول اسلام تعارض دارد، ببینید، پس اگر چنین مواردی مشاهده کردید مخالفت نمایید و در هر شرایطی، حق را بگویید.

وی سپس می افزاید:

اما قیام علیه آنان و جنگیدن با ایشان، به اجماع مسلمانان حرام است، گرچه اهل گناه و ستمگر باشند، و احادیث به فراوانی در این معنا وارد شده و اهل سنت اجماع دارند که سلطان با فسق برکنار نمی شود.<sup>۱</sup>

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری از قول ابن بطال نقل می کند:

فقهها بر وجوب اطاعت حاکمی که غلبه یافته و جهاد کردن همراه او، اجماع دارند و بر این که اطاعت او بهتر از خروج بر او است که این کار موجب حفظ خون ها و آرامش اجتماع خواهد شد.

وی در ادامه می نویسد:

از این حکم، تنها موردی را استثنا کرده اند که از حاکم «کفر صریح» صادر شود، که در آن حال، اطاعتش جایز نیست و جهاد بر علیه او، برای کسی که بتواند، واجب است.<sup>۲</sup>

این نمونه ای از تاکیدات بزرگان اهل سنت، و ادعای اجماعی است که بر «حرمت خروج بر حاکم وقت» صورت گرفته، حتی اگر آن حاکم فاسق و ظالم باشد، و با این قید که صرفاً «حاکم غالب» باشد و نه حتی منتخب و مشروع.

۱. یحیی بن شرف بن مری النوی، شرح النووی علی صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۳۹۲، ج ۱۲، ص ۲۲۹

... معنی الحدیث لا تنازعوا ولاه الأمور فی ولايتهم و لا تعترضوا علیهم إلا أن تروا منهم منکرا محققا تعلمونه من قواعد الإسلام فإذا رأيتم ذلك فأنکروه علیهم و قولوا بالحق حيث ما كنتم و أما الخروج علیهم و قتالهم فحرام بإجماع المسلمین و إن كانوا فسقة ظالمین و قد تظاهرت الأحادیث بمعنی ما ذکرته و أجمع أهل السنة أنه لا ینعزل السلطان بالفسق

۲. أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۷

قد أجمع الفقهاء علی وجوب طاعة السلطان المتغلب و الجهاد معه و أن طاعته خیر من الخروج علیه لما فی ذلك من حقن الدماء و تسکین الدھماء و حجّتهم هذا الخبر و غیره مما یساعده و لم یستثنوا من ذلك إلا إذا وقع من السلطان الکفر الصریح فلا تجوز طاعته فی ذلك بل تجب مجاهدته لمن قدر علیها

با وجود چنین تصریحاتی، چگونه نویسنده‌ی مقاله با وجود اقرار به این که «یک طرف نزاع [صفین] حضرت علی، خلیفه و امیرالمؤمنین بود»، به دفاع از کسانی می‌پردازد که ضمن خروج بر خلیفه‌ی برحق، موجب کشته شدن هزاران مسلمان شدند؟!!

### ■ تحریف موضع حضرت علی (علیه السلام) در باب مسئله‌ی حکمیت

نویسنده‌ی مقاله ادعا می‌کند که حضرت علی (علیه السلام) از ابتدا موافق توقف جنگ و برقراری حکمیت بودند و می‌نویسد:

حضرت علی (علیه السلام) به درخواست آنها مبنی بر توقف جنگ و خونریزی پاسخ مثبت داد. اما «آشوب‌طلبان و کسانی که در قتل خلیفه سوم و همچنین دامن زدن به جنگ جمل دست داشتند، به استمرار جنگ صفین نیز بسیار اصرار می‌کردند ... به همین خاطر وقتی دیدند که مردم شام مصاحف را بالا بردند ... وحشت‌زده شده و تمام تلاش خود را به کار بستند تا حضرت علی (علیه السلام) را از تصمیمش منصرف کنند. ولی جنگ متوقف شده بود و کاری از دست آنها بر نمی‌آمد، لذا چاره‌ای ندیدند جز اینکه علیه حضرت علی رضی الله عنه دست به شورش بزنند و با طرح مقوله «لا حکم الا لله» شکاف جدیدی را به نام «خوارج» در میان امت اسلامی ایجاد کنند.

ایشان در ادامه می‌نویسد:

شگفت اینجاست که مورخان به این رفتار آشوب‌طلبان و قاتلان خلیفه سوم، آن هم در این مرحله‌ی حساس، که منجر به شکل‌گیری خوارج گردید، زیاد توجه نکرده‌اند.

همچنین می‌نویسد:

اما روایت ابومخنف، که در آن ذکر شده است: «حضرت علی (علیه السلام) ابتدا پیشنهاد مردم شام را مبنی بر حکمیت قرآن نپذیرفت و سپس بر اثر فشار گروهی که بعداً به خوارج مشهور شدند، آن را پذیرفت.» قطع نظر از ضعف در سند، با مقام شامخ حضرت علی (علیه السلام) سازگاری ندارد، و با وجود روایاتی که با سند صحیح و توسط راویان موثق روایت شده است، اعتباری ندارد.

## ■ نقد و بررسی

واقعیت تاریخی این است که حضرت علی (علیه السلام) از ابتدا با توقف جنگ و اجرای حکمیت، مخالف بودند اما تحت فشار اکثریت سپاه خود، بدان تن دادند. پس از آن که حکمین، در مأموریت خود، از وظایف مقرر تخطی کردند و در تصمیم گیری نسبت به امر خلافت وارد شدند، آن گاه بود که خوارج با شعار «**لا حکم الا لله**» به مخالفت با این موضوع پرداخته و حضرت علی (علیه السلام) را تحت فشار گذاشتند که باید جنگ با معاویه را از سر بگیرد، اما آن حضرت که به هر تقدیر، آتش بس یک ساله را پذیرفته بود، حاضر به نقض عهد نشد، و این امر به لجاجت خوارج و نهایتاً جنگ نهروان منجر گردید.

در مقام ردّ ادعاهایی که در بالا مطرح شد، باید گفت:

**اولاً:** روایاتی که حکایت از «عدم قبول حکمیت از سوی حضرت علی (علیه السلام)» دارد، بسیار فراتر از نقل ابومخنف است.

به عنوان نمونه، در **انساب الاشراف** به نقل از شعبی، درباره‌ی واکنش سپاهیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به قبول حکمیت، ذکر شده که اکثریت آنها طرفدار حکمیت، و اقلیتی در حدود چهارهزار نفر مخالف آن بودند. شعبی سپس می گوید:

گروه مخالف نزد حضرت علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: «**به جنگ برگرد.**» و علی دوست داشت که همین کار را بکنند... علی (علیه السلام) به کسانی که خواهان ادامه جنگ بودند فرمود: «ای جماعت! مخالفت یاران خود را مشاهده می کنید و شما جمعیتی اندک در میان جمعی کثیر هستید که اگر به جنگ برگردید، برخورد آن اکثریت با شما، سخت تر از برخورد سپاه شام با شما خواهد بود، پس اگر آنان با اهل شام بر علیه شما هم دست شوند، شما را نابود خواهند کرد. به خدا قسم من به آن چه انجام شد [حکمیت] راضی نبودم و نمی خواستم چنین شود، اما من از ترس بر [جان] شما، نظر اکثریت را پذیرفتم.<sup>۱</sup>

۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۳۹۴هـ.ق. ... فأئت الفرقة المنكرة علیاً فقالوا: عد إلى الحرب - وكان علی یحب ذلك - فقال الذین رضوا بالتحکیم: والله ما دعانا القوم إلا إلى حق وإنصاف وعدل، وكان الأشعث بن قیس وأهل الیمن أشدهم مخالفة لمن دعا إلى



ملاحظه می شود که بر اساس این نقل ، حضرت علی (علیه السلام) مخالف با حکمت بود، ولی جمعیتی که اکثریت سپاه ایشان را تشکیل می دادند، موافق آتش بس و برقراری حکمت بوده اند. حضرت، شدت جانبداری آن اکثریت سپاه خود از حکمت را، چنین ترسیم می فرماید که اگر، طرفداران ادامه جنگ و مخالفان حکمت بخواهند بر این رأی پافشاری کنند، آن اکثریت سپاه ، بیش از سپاه شام، بر این اقلیت سخت خواهند گرفت، و با سپاه معاویه همدست خواهند شد تا اقلیت را از پا درآورند. حضرت ضمن تصریح بر مخالفت خود با حکمت، علت پذیرش آن را حفظ جان سپاهیان خود از گزند موافقان حکمت می شمارند.

ابوالحسن اشعری در **مقالات الاسلامیین** می نویسد :

پس معاویه به توصیه عمرو عاص دستور داد قرآن ها را بر فراز کردند، در نتیجه سپاه عراق بر علی رضوان الله علیه شورش کردند و از هر تصمیمی به جز قبول حکمت سرباز زدند .

وی سپس توضیح می دهد که پس از اصرار شدید اهل عراق بر پذیرش حکمت از سوی حضرت علی (علیه السلام)، ایشان پذیرفت و هر دو گروه حکم مورد نظر خود را برگزیدند و پیمانهای از دو طرف گرفته شد ، اما یاران علی (علیه السلام) اختلاف کرده و ایشان را تهدید کردند که اگر به جنگ بازنگردی، ترا رها ، و [با تو] جنگ خواهیم کرد. ... و می نویسد :

پس علی رضوان الله علیه فرمود : من در ابتدای امر ابا کردم ، اما شما جز پاسخ مثبت به درخواست شامیان بر حکمت را نپذیرفتید ، در نتیجه به آنان پاسخ موافق دادیم و عهدها و پیمان هایی سپردیم ، و اکنون جایز نیست که پیمان بشکنیم .

اما مخالفان مصمم شدند تا حضرت علی (علیه السلام) را خلع کنند و به واسطه

---

الحرب، فقال علی للذین دعوا إلى الحرب: یا قوم قد ترون خلاف أصحابکم وأنتم قلیل فی کثیر، ولئن عدتم إلى الحرب لیکونن أشد علیکم من أهل الشام، فإذا اجتمعوا وأهل الشام علیکم أفنوکم، والله ما رضیت ما کان ولا هویته، ولکنی ملت إلى الجمهور منکم خوفاً علیکم.

پذیرش حکمیت تکفیر کنند، و بر ایشان خروج نمودند و خوارج نامیده شدند.<sup>۱</sup>

در نقل دیگری از **صعصعه** آمده که پس از طرح حکمیت در صفین، حضرت علی (علیه السلام) خطاب به سپاهیان فرمود:

ای مردم همواره وضع من و شما آن طور بود که من دوست می‌داشتم. تا آن گاه که نبرد شما را خسته و درهم کوفته ساخت. سوگند به خدا [اعتراف می‌کنم که جنگ] عده‌ای از شما را [از ما] گرفت و جمعی را باقی گذاشت، اما [بدانید] این نبرد برای دشمنانتان کوبنده‌تر و خستگی‌آورتر بود، من دیروز فرمانده و امیر بودم، ولی امروز مأمور و فرمانبر شده‌ام، دیروز نهی کننده و باز دارنده بودم و امروز نهی شده و باز داشته شده‌ام، شما زندگی و بقای در دنیا را دوست دارید و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید مجبور سازم.<sup>۲</sup>

البته امثال این روایات که نشان می‌دهد حضرت علی (علیه السلام) با حکمیت مخالف بودند، فراوان است.

**ثانیاً:** روایات فوق، نشان می‌دهد که علت پذیرش حکمیت از سوی حضرت علی (علیه السلام) چه بوده است. موافقان حکمیت چنان شدت عمل نشان دادند که خطر درگیری و کشتار

۱. علی بن إسماعیل الأشعری أبو الحسن، مقالات الإسلامیین واختلاف المصلیین، دار إحياء التراث العربی، بیروت، صفحه ۴... فأمر معاوية اصحابه برفع المصاحف وبما أشار به علیه عمرو بن العاص ففعلوا ذلك فاضطرب اهل العراق علی علی رضوان الله علیه وأبو علیه الا التحکیم وأن یبعث علی حکما ویبعث معاوية حکما فاجابهم علی الی ذلك بعد امتناع اهل العراق علیه ان لا یجیبهم إلیه فلما اجاب علی ... اختلف اصحاب علی علیه ... وهم البغاة فان عدت الی قتالهم واقررت علی نفسک بالکفر اذ اجبتهم الی التحکیم والا نابذناک وقاتلنا فقال علی رضوان الله علیه قد ابیت علیکم فی اول الامر فابیتم الا اجابتهم الی ما سألوا فاجبناهم واعطیناهم العهود والمواثیق ولیس یسوغ لنا الغدر فابوا الا خلعه واكفاره بالتحکیم وخرجوا علیه فسموا خوارج

۲. نصرین مزاحم المنقری، وقعة صفین، المؤسسة العربیة الحدیثة للطبع والنشر والتوزیع، القاهرة، ۱۳۸۲ هـ. ق. إنه لم یزل امری معکم علی ما أحب الی أن أخذت منکم الحرب، وقد والله أخذت منکم وترکت، وأخذت من عدوکم فلم تترك، وانها فیهم أنکی وأنھک. ألا إنی كنت أمس أمير المؤمنین فأصبحت الیوم مأمورا، وکنت ناهیا فأصبحت منهیا. وقد أحببتكم البقاء ولیس لی أن أحملکم علی ما تکرهون

در درون سپاه حضرت می رفت. به هر حال، حوادث بعدی نیز به روشنی نشان داد که در سپاه حضرت علی (علیه السلام)، مخالفانی جدی وجود داشته، تا جایی که حاضر بودند حتی به روی آن حضرت شمشیر بکشند.

پس، این ادعا که: «حضرت علی (علیه السلام) ابتدا پیشنهاد مردم شام را مبنی بر حکمت قرآن نپذیرفت ... [و این گفته] با مقام شامخ حضرت علی (علیه السلام) سازگاری ندارد.» ادعای موجهی نیست.

**ثالثاً:** ادعا شده، مخالف دانستن حضرت علی (علیه السلام)، با پیشنهاد حکمت، در مقابل روایاتی که با سند صحیح و توسط راویان موثق روایت شده است، منافات داشته و اعتباری ندارد. در پاسخ باید گفت: تنها سندی که در مقاله‌ی مورد بحث ذکر شده، روایتی است از مسند احمد و مصنف ابن ابی شیبیه، که پیشتر بدان اشاره شد. متن روایت چنین است:

در صفین، هنگامی که کشته دادن اهل شام شدت گرفت، معاویه و یارانش به کوهی پناه بردند، پس عمرو عاص گفت: قرآنی را نزد علی بفرست که به خدا قسم رد نخواهد کرد. پس شخصی با قرآن نزد حضرت علی (علیه السلام) آمد و گفت: «بین ما و شما قرآن قرار دارد» و این آیه را خواند:

﴿ أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾

حضرت علی (علیه السلام) پاسخ داد: آری بین ما و شما قرآن قرار دارد و من نسبت به قرآن اولی از شمایم. خوارج در حالی که شمشیرهایشان را بر گردن نهاده بودند، آمده و گفتند: ما قدمی به سوی این قوم بر نمی داریم، تا خدا میان ما و آنان حکم کند.<sup>۱</sup>

در ادامه آمده است:

سهل بن حنیف ماجرای صلح حدیبیه را نقل، و مخالفان را به پذیرش فرمان امیر المؤمنین (علیه السلام) تشویق کرد، سپس حضرت علی (علیه السلام) آتش بس را پذیرفت و [به کوفه] بازگشت و سپاهیان نیز بازگشتند، اما خوارج صف

۱. عبدالله بن محمد بن ابی شیبیه، المصنف، ج ۳، ص ۴۸۵ - احمد حنبل، مسند أحمد، ج ۷، ص ۵۵۸

خود را جدا کرده و به حروراء رفتند ...

قرائنی وجود دارد که صحت این نقل را زیر سوال می برد و آن قرائن عبارتند از :

۱- در همین مقاله آمده:

حضرت علی خواسته مردم شام و معاویه را بهانه‌ای برای نافرمانی و عدم بیعت می‌دانست. لذا با هدف الزام معاویه و هوادارانش به اطاعت از خود، با سپاهی پنجاه‌هزار نفری به سوی شام روانه شد.

آیا منطقی و موافق شأن حضرت علی (علیه السلام) هست که بگوییم در برابر نافرمانی معاویه، سپاهی پنجاه هزار نفری به سوی شام روانه ساخته ، و درگیر جنگی سخت شود که، کشته‌های فراوانی از آن بر جای مانده، و آن گاه که وقتی سپاه مقابل، در تنگنا قرار گرفت؛ صرفاً با دیدن یک فرستاده‌ی قرآن به دست که می گوید: « قرآن میان ما و شما حکم باشد .»، دست از جنگ بکشد!

مگر حکم اولیه‌ی آن حضرت مبنی بر تجهیز سپاه و اقدام به جنگ ، جز بر اساس قرآن بوده است؟

۲- در این نقل هیچ اثری از آن ماجرای قطعی که در جنگ صفین رخ داده است، یعنی قرآن بر سر نیزه نهادن سپاه شام نیست. در صورتی که در همین مقاله نیز بر این واقعه، صحنه گذاشته و این چنین می نویسد:

سپس [معاویه] رو به سپاهیان‌ش کرد و گفت : قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید.

۳- بر اساس این نقل، حضرت علی (علیه السلام)، پس از آمدن «فرستاده‌ی قرآن به دست»، به سادگی آتش بس را پذیرفت و به کوفه بازگشت.

این نقل صرف نظر از مغایرتی که با دیگر نقلها دارد، قطعاً صحیح نیست، زیرا مطابق سایر منابع موجود، طبیعی و منطقی است که پذیرش حکمیت، انتخاب حکمین، تصویب توافق اولیه حکمیت و اموری از قبیل آزادکردن اسرا مسائل زمانبر و پرحاشیه‌ای بود که قبل از بازگشت سپاهیان باید صورت می گرفت و چنین هم شد. نه آن که بلافاصله حکمیت را بپذیرند و به کوفه بازگردند.

جالب است که نویسنده‌ی مقاله، کاملاً در تعارض با قول مشهور مورخین شیعه و سنی،

ادعا کرده که حضرت علی (علیه السلام) از ابتدا موافق حکمیت بوده و خوارج در ابتدا مخالف آن بودند، سپس به اظهار تعجب از مورخان پرداخته و نوشته: «شگفت اینجاست که مورخان به این رفتار آشوب طلبان که منجر به شکل گیری خوارج گردید، زیاد توجه نکرده اند.» !! در واقع ایشان ادعای بدون سند خود را، با اظهار شگفتی از مورخان، پوشانده است.

### ■ تحریف ماجرای انتخاب «ابوموسی اشعری»

در این مقاله می خوانیم:

انتخاب ابوموسی اشعری بر خلاف آنچه در بسیاری از کتب تاریخی شایع است بنا به تحمیل خوارج بر حضرت علی نبوده است. قابل توجه این که در مقاله، هیچ سندی بر این ادعا که ابوموسی، انتخاب شخص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده، مشاهده نمی شود. ما برای پیشگیری از اطلاعاتی بیشتر کلام، تنها موضوع را به نقل یکی از منابع سه گانه ی این مقاله، یعنی ترجمه ی فارسی کتاب **الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف والاستشهاد** (خلفای راشدین از خلافت تا شهادت)، که نویسنده از آن ها به عنوان «کتب گرانسنگ» یاد کرده، ذکر می کنیم، ایشان نوشته است:

حضرت علی (علیه السلام) خواست عبدالله بن عباس را به عنوان حکم و نماینده خود انتخاب کند، اما کوفیان آشوبگر و ناپخته با آن تصمیم او به مخالفت پرداختند و گفتند: عبدالله بن عباس [پسر] عموی توست و او را در باتلاق این فتنه غرق کرده ای؟! ما می خواهیم ابوموسی اشعری را حکم و نماینده ی خویش بنماییم... حضرت علی (علیه السلام) فرمود: اگر حکمیت عبدالله بن عباس را نمی پذیرید، بگذارید اشتر نخعی را نماینده ی خویش نمایم. گفتند: مگر کسی غیر از اشتر بود که آتش جنگ را برافروخت... در نهایت حضرت علی (علیه السلام) ناچار شد به نظر اکثریت سپاهیان کوفی که همه پیش از دوستی با حضرت علی (علیه السلام)، دوستدار انگیزه های قبیله ای خود بودند،

تن بدهد و ابوموسی را علیرغم ناراضایتی، به نمایندگی خود قبول نماید.<sup>۱</sup>

## ■ سرانجام حکمیت

در مقاله‌ی مورد بحث می‌خوانیم:

پس از گفت‌وگوهای بسیار، ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص در این مورد به توافق رسیدند که تصمیم‌گیری در مورد خلافت را به اهل حل و عقد و اصحابی که هنوز در قید حیات هستند و رسول خدا ﷺ تا هنگام فوت خود از آنان راضی بود، بسپارند، شورایی متشکل از خود حضرت علی، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید و عبدالله بن عمر... متأسفانه، برای اجرای موارد مورد اتفاق حکمین، گام‌های عملی برداشته نشد؛ و حاصل گفت‌وگوها و حکمیت آنان، موجب رضایت طرفین قرار نگرفت؛ و بزرگان اصحاب برای انتخاب خلیفه نتوانستند گرد هم بیایند، و اوضاع میان حضرت علی و معاویه همچنان به صورت قبلی باقی ماند.

این مقاله، مطلب فوق را از کتاب **العواصم من القواصم** تألیف ابوبکر بن عربی، نقل می‌کند که او نیز سند را، چنین ذکر کرده: ذکر الدارقطنی بسنده إلى حُضین بن المنذر<sup>۲</sup> در منابع سه‌گانه‌ی مقاله نیز، همین مدرک از کتاب **العواصم...**، برای ادعای فوق، ذکر شده است.<sup>۳</sup>

محقق کتاب **العواصم من القواصم** محب الدین خطیب در پاورقی، سند این نقل را از قول دارقطنی آورده، البته منبع این نقل را ذکر نکرده است، درحالی که این سند مشتمل بر افرادی ناشناخته است. افزون بر ضعف سند و انفراد این نقل، ابهامات قابل توجهی نیز در آن هست. از جمله، در ابتدای نقل آمده:

۱. صلاح عبدالفتاح الخالدی، الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف والاستشهاد، ترجمه فارسی (خلفای راشدین از

خلافت تا شهادت)، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ۳۲۶ و ۳۲۷

۲. أبو بکر العربی، العواصم من القواصم، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، عربستان سعودی، ۱۴۱۹هـ

۳. امحزون محمد، تحقیق مواقف الصحابة، ص ۵۲۴ - صلابی، اسمی المطالب، ص ۵۹۵ - خالدی، الخلفاء الراشدون، ص ۳۳۸

وقتی عمرو [بن عاص]، معاویه را عزل کرد، حُضین بن منذر در نزدیکی خیمه‌ی معاویه خیمه زد. خبر که به معاویه رسید، او را طلبید و گفت: از عمرو عاص اخبار ناخوشایندی به من رسیده، نزد او برو و بپرس در گفتگویی که با ابوموسی داشتید، چه تصمیمی گرفتید؟

در ادامه، حُضین از قول عمر و عاص می‌گوید:

آن چه راجع به حکمیت نقل می‌شود صحیح نیست، بلکه پیشنهاد ابوموسی، واگذاری تعیین خلیفه به کسانی از اصحاب رسول خدا ﷺ بوده که حضرت در هنگام رحلت، از آنان راضی بودند.

جالب این که در ادامه‌ی این نقل، ذکر نشده که نهایتاً چه تصمیمی گرفته شد، و تنها پیشنهاد ابوموسی، از قول عمرو عاص بازگو شده است. از طرفی در پاورقی کتاب **العواصم...** در معرفی «حُضین بن المنذر» آمده است: «از خواص حضرت علی (علیه السلام) که همراه ایشان جنگید.» و دیگران ذکر کرده‌اند که او پرچمدار سپاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده است.<sup>۱</sup> حال چگونه است که، معاویه پرچمدار سپاه حضرت علی (علیه السلام) را مأمور می‌کند، تا برای جویا شدن از تصمیمات حکمین، و سؤال از عمرو عاص، نزد عمرو برود؟!!

**ثانیاً:** اگر ادعا شود که عمرو عاص، معاویه را عزل کرده است، این کار در نشست حکمین و چند ماه پس از آتش بس در جنگ صفین صورت گرفته، پس دیگر خیمه‌ای در کار نبوده است!

**ثالثاً:** در **التاریخ الکبیر** بخاری، از قول حُضین بن منذر آمده است: «زمانی که معاویه، عمرو عاص را از حکومت مصر خلع کرد [نه آنکه عمرو معاویه را عزل کرده باشد] در نزدیک خیمه‌ی او خیمه زد، سپس او مرا نزد عمرو عاص فرستاد...»<sup>۲</sup> ملاحظه می‌شود که دو نقل، تا چه حد مغایرت دارد!

۱. از جمله ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، ج ۲، ص ۶۹ - نصرین مزاحم، **وقعة صفین**، ج ۱، ص ۳۰۰ - ابن

عساکر، **تاریخ دمشق**، ج ۱۴، ص ۳۹۶ و دیگران

۲. محمد بن اسماعیل، **التاریخ الکبیر**، دارالفکر، ج ۵، ص ۳۹۸

## ■ نقل صحیح درباره‌ی سرانجام حکمیت

نقل مشهوری در این باره وجود دارد که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز آن را از چند طریق نقل کرده‌اند؛ از جمله ابن سعد در **الطبقات الکبری** (ج ۴/ص ۲۵۷)، دینوری در **الاخبار الطوال** (ص ۲۰۴)، ابن عساکر در **تاریخ مدینه دمشق** (ج ۶/ص ۱۷۳)، بلاذری در **انساب الأشراف** (ص ۳۵۱)، طبری در **تاریخ طبری** (ج ۴/ص ۵۲)، ابن اثیر در **الکامل فی التاریخ** (ج ۳/ص ۳۳۲)، ذهبی در **تاریخ الاسلام** (ج ۳/ص ۵۴۹۸)، ابن کثیر در **البدایه و النهایه** (ج ۷/ص ۳۱۴)

طبق این نقل، عمروعاص و ابوموسی توافق کردند تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معاویه را خلع نموده، کار انتخاب خلیفه را به مسلمانان واگذارند. ابوموسی ابتدا سخن گفت و نتیجه حکمیت را براساس مذکور اعلام کرد، اما وقتی نوبت به عمروعاص رسید، او گفت:

سخن ابوموسی را شنیدید، و او یار خود [حضرت علی (علیه السلام)] را خلع کرد، من نیز علی را خلع و معاویه را بر خلافت تثبیت می‌کنم. معاویه ولیّ خون عثمان و نزدیک‌ترین فرد به او و شایسته جانشینی او است.

همچنین طبری در **تاریخ طبری** (ج ۴/ص ۴۲) و عبدالرزاق در **المصنف** (ج ۵/ص ۴۶۳) نقلی آورده‌اند که، حکایت از تعیین معاویه به عنوان خلیفه از سوی عمروعاص، در گفتگوی نهایی حکمیت دارد.

ابن عساکر در **تاریخ مدینه دمشق** (ج ۵۹/ص ۱۱۹) به سندی دیگر نقل می‌کند:

میان دو حکم در پنهانی توافقی صورت گرفت، اما عمروعاص بر خلاف آن عمل کرد، پس ابوموسی را پیش‌انداخت و او علی (علیه السلام) و معاویه را خلع کرد، سپس عمروعاص سخن گفت و علی (علیه السلام) را خلع و معاویه را نصب کرد.

نکته‌ی مورد تأکید ما این است که، نقل حاکی از تصمیم اولیه‌ی حکمین، مبنی بر خلع امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معاویه، و خیانت عمروعاص در نصب معاویه، اولاً تنها نقل موجود، از جلسه‌ی نهایی حکمیت است. ثانیاً از طرق متعدد نقل شده و ثالثاً مورد اعتماد بزرگان اهل تسنن قرار گرفته و رابعاً قرائنی، صحت آن را تقویت می‌کند، مانند نصب عمروعاص از سوی معاویه به حکومت مصر، پس از ماجرای حکمیت. به راستی چرا اگر عمروعاص



معاویه را خلع کرده و خشم او را بر اساس نقل العواصم من القواصم برانگیخته بود، وی او را در چنین منصب بالایی قرار داد؟ مضاف بر این که نوشته‌اند شش سال خراج مصر را در اختیار او گذارد و عمرو، از این طریق اموال فراوانی اندوخت.<sup>۱</sup>

و یا، **بلاذری** نقل می‌کند: ابن عباس به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «من می ترسم معاویه و عمروعاص، ابوموسی را بفربیند، پس مرا به جای او بفرست...» هنگامی که فریب ابوموسی توسط عمروعاص پیش آمد، حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «خدا ابن عباس را جزای خیر دهد، او از ورای پرده‌ای نازک به غیب می‌نگرد.»<sup>۲</sup>

حاصل آن که، مسئله‌ی «خدعه‌ی عمروعاص» در خلال ماجرای حکمیت، از نظر نقلی، قوی‌تر از آن است که بتوان با خدشه‌ی سندی، آن را مورد تردید قرار داد. کثرت طرق نقل، و قرائن موجود در این موضوع، آن را به صورت واقعیته‌ی غیرقابل تردید در می‌آورد.

### ■ تلاش بیهوده برای تبرئه‌ی عمروعاص

چنان که بیان شد مصنف محترم قائل است:

اولاً: «در آن شرایط خلیفه مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود.»  
ثانیاً: معاویه و سپاه شام «بیعت با حضرت علی (علیه السلام) را مشروط به مجازات شورشیان گردانیده بودند.»

ثالثاً: با شهادت عمار یاسر و یاد آوردن سخن رسول خدا ﷺ راجع به او «برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی (علیه السلام) بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند.»

پس تا همین جا روشن است که پس از شهادت جناب عمار یاسر هرگونه اقدامی، جز تسلیم شدن به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، تخلف آشکار از حق بوده است؛ از جمله، اصل قبول حکمیت از سوی عمروعاص.

مطلبی که جا دارد در این جا اضافه کنیم، تخلف روشن دیگری از سوی عمروعاص است

۱. خیر الدین الزرکلی، الاعلام، دار العلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ پنجم، ص ۷۹ - و نیز رک. ابن حجر، تهذیب التهذیب، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان، چاپ اول، ج ۸، ص ۵۱

۲. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۳۶

که نویسنده‌ی مقاله، ناچار به قبول آن است. وقتی ایشان تصریح به «مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)» در آن برهه دارد و این که تنها اعتراض شامیان در جنگ صفین، مربوط به «مجازات شورشیان» بوده است، پس طبعاً حکمین باید در محدوده «مجازات شورشیان» اظهار نظر می‌کردند و لا غیر.

این مطلب، به بدهاقت از معنا و مفهوم «حکمت» روشن می‌گردد و نیاز به هیچ دلیل اضافی ندارد. پس تأکید نویسنده بر این که حکمین، اقدام به خلع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و معاویه نمودند، خود گواه تخلف آنها است.

خوشبختانه یکی از سه کتابی که نویسنده، از آنها به عنوان منابع گرانسنگ مقاله نام برده، به این مطلب تصریح کرده و می‌نویسد:

این مسئله میان مورخان، معروف و مورد اتفاق است که اختلاف بین علی (علیه السلام) و معاویه، موضوع قصاص نمودن قاتلان عثمان بود، چنان که معاویه گمان می‌کرد علی (علیه السلام) در قصاص گرفتن برای عثمان و کشتن قاتلان او کوتاهی کرده است و به این جهت از بیعت و اطاعت علی (علیه السلام) سر باز زد... و به دلیل نافرمانی او و شامیان، در نظر علی (علیه السلام)، آنان خروج کنندگان بر مقام خلافت دانسته شدند ...

به همین جهت است که ابن حزم می‌گوید:

علی (علیه السلام) با معاویه به دلیل نافرمانیش در سراسر شام جنگید و معاویه نیز هرگز فضل علی (علیه السلام) و شایستگی ایشان بر خلافت را منکر نشد، بلکه اجتهادش او را بدین دیدگاه کشاند که قصاص کردن قاتلان عثمان، مقدم بر بیعت است.<sup>۱</sup>

نکته‌ی جالب توجه، انگیزه‌ی مؤلف کتاب فوق‌الذکر از بیان مطالب فوق است؛ ایشان مانند نویسنده‌ی مقاله، روایات تاریخی حاکی از اتفاق اولیه حکمین بر خلع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و معاویه، و تخلف بعدی عمروعاص را مردود دانسته و از این زاویه، یادآور شده که اساساً اختلافی که حکمین باید به آن رسیدگی می‌کردند، قصاص قاتلان عثمان بوده

۱. أمحزون محمد، تحقیق مواقف الصحابة، صص ۵۱۷ و ۵۱۸.

است و نه مسئله‌ی خلافت. وی در ادامه می نویسد:

به حکمین اختیار داده شده بود تا در مورد اختلاف علی (علیه السلام) با معاویه حکم کنند، و اختلاف میان آنان درباره خلافت، و این که کدام یک از آنان بر خلافت سزاوارتر است نبوده، بلکه پیرامون اجرای قصاص درباره قاتلان عثمان بود و این هیچ ربطی به خلافت ندارد. پس اگر حکمین، این ماجرای اساسی را که از آنان، حکم کردن درباره‌اش خواسته شده بود، رها کرده باشند، و توافقاتی راجع به جایگاه خلافت انجام داده باشند [چنان که روایات رایج القا می کند] معنایش آن است که آنها موضوع اختلاف را نفهمیده باشند و این، واقعاً امر بعیدی است.<sup>۱</sup>

ملاحظه می فرمایید که جناب محمد امحزون مؤلف کتابی که نویسنده‌ی این مقاله آن را گرانسنگ دانسته، تصریح دارد که ادعای دخالت حکمین در امر خلافت از اساس پذیرفتنی نبوده و به معنای تخطی آنها از مأموریت محوله است، که به تعبیر وی، واقعاً امر بعیدی است.

اما اکنون باید به نویسنده‌ی این مقاله گفت: ما و شما در یک مسئله توافق داریم و آن، ورود حکمین به مسئله خلافت و توافق بر سر خلع توأم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و معاویه است، گرچه ما معتقد به تخلف بعدی عمروعاص از این توافق هستیم، و شما مخالف آنید، و همین مسئله‌ی مورد اتفاق، برای اثبات مقصر بودن حکمین کفایت می کند، که تصریح محمد امحزون نیز بر همین امر دلالت دارد.

لازم به ذکر است که امحزون برای تبرئه‌ی حکمین بر سیاق مطلب فوق، باید سندی تاریخی ارائه کند تا نشان دهد آنان درباره مسئله‌ی قاتلان عثمان تصمیمی اتخاذ کرده‌اند، که نه ایشان چنین سندی ارائه داده و نه چنین چیزی وجود دارد. باید گفت نهایتاً از کتاب محمد امحزون، با وجود بحث مفصلی که راجع به جنگ صفین و مسائل مربوط به آن انجام داده، نمی توان دریافت که حکمین، چه تصمیمی گرفته‌اند. البته این ابهام نتیجه‌ی تلاش بی حاصلی است که آقایان برای تبرئه‌ی مجرمان در جنگ و حکمیت

صفین در پیش گرفته‌اند، و هر طرف قضیه را که بخواهند ترمیم کنند، طرف‌های دیگر از دست رها می‌شود!

نکته‌ی دیگری که باید به آقای محمد أمحزون یادآور شد، نا به جا بودن اصرار وی بر این است که وظیفه‌ی حکمین، حکم کردن درباره «قصاص قاتلین عثمان» بوده، زیرا - چنان که پیشتر ذکر و شواهدی از کتاب وی ارائه شد - براساس روایت متفق علیه «تقتل عمارا الفئة الباغية»، تکلیف این مسئله نیز قبلاً روشن و ستمگرانه بودن اعتراض سپاه شام، آشکار شده بود و حکمین هم مانند دیگران یک وظیفه بیشتر نداشتند، تبعیت، و بیعت با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام).

در پایان، کلامی را که مؤلف **مواقف الصحابه** از قول ابن دحیه کلبی و وی به نقل از محمد بن الطیب الاشعری الباقلانی، در باب حقانیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیان کرده، را بازگو می‌کنیم. وی چنان که ذکر شد، نهایتاً مشخص نمی‌کند که حکمین چه کردند، ولی تأکید دارد که آنان حضرت علی (علیه السلام) را خلع نکردند، و می‌افزاید که اگر چنین حکمی می‌کردند، ایشان خلع نمی‌شد. سپس به نقل از افراد یادشده می‌افزاید:

قرآن و سنت، امامت حضرت علی (علیه السلام) را تثبیت می‌نمود و او را بزرگ می‌داشت و بر صدق و عدالت ایشان و امامت و سابقه اش در دین و تلاش‌های عظیمش در جهاد مشرکین گواهی می‌داد، همچنین بر قرابت ایشان نسبت به حضرت سیدالمرسلین (صلی الله علیه و آله) و پیشتازی وی در علم و حکمت و حلم، و آن که ایشان سزاوار امامت و شایسته به عهده گرفتن بار سنگین خلافت بود.<sup>۱</sup>

## ■ نتیجه گیری

بر اساس آن چه گذشت، تلاش نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد نقد، در تبرئه‌ی معاویه و عمروعاص، به دلیل صف کشی مقابل حضرت علی (علیه السلام) در جنگ صفین، به ویژه ادامه‌ی جنگ پس از شهادت عمار یاسر و همچنین روی آوردن به حکمیت، و همچنین تلاش

وی در تبرئه‌ی حکمین، راجع به نحوه و محتوای حکمیت آنان، بر اساس قطعیات اعتقادی اهل تسنن، و نقلیات مورد اعتماد نویسنده، و مسلمّات تاریخی، نابجا و ناوارد است. این قطعیات اعتقادی و تاریخی شهادت می‌دهد که - بر اساس عقیده‌ی قطعی اهل سنت مبنی بر حرمت خروج بر حاکم مسلمین - جنگیدن با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که نویسنده ایشان را خلیفه‌ی برحق در آن طمان می‌داند، عملی حرام بوده است. همچنین اگر ادعای سران سپاه شام، اعتراض به عملکرد حضرت علی (علیه السلام) درباره قاتلان خلیفه‌ی سوم بوده است، علاوه بر حرمت جنگ با آن حضرت پس از کشته شدن عمار یاسر، نابجا بودن این ایراد نیز بر همگان معلوم، و روشن شد که سپاه شام به تصریح رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ستمگر و متجاوزند و خرده‌گیری آنان بر حضرت علی (علیه السلام) مردود است. براساس آن چه گذشت، حداقل پس از شهادت عمار یاسر، سپاه شام باید تسلیم امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) گشته و با ایشان بیعت می‌کردند، لذا اساس تحکیم و تشکیل شورای حکمیت، تخلفی دیگر بوده است. همچنین صرف‌نظر از نقل‌های قطعی درباره خدعه نمودن عمروعاص در جریان حکمیت، اساس ورود حکمین در بحث خلافت، که مورد تأیید نویسنده قرار دارد، تخلف از موضوع تحکیم، و تخطی از وظایف محوله به آنان بوده است. با این همه، جا دارد بازهم بپرسیم، اصرار بر تبرئه‌ی کسانی که تنها یکی از نتایج تخلفاتشان، کشته شدن هزاران مسمان بود، برای چه؟!

## منابع:

- ابن أبي شيبة الكوفي، أبو بكر عبد الله بن محمد، مصنف ابن أبي شيبة (المصنف في الأحاديث والآثار)، مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ
- ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، تهذيب التهذيب، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت
- ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، دار المعرفة، بيروت، ١٣٧٩ هـ
- ابن حنبل، أبو عبدالله أحمد بن محمد، مسند أحمد، موقع وزارة الأوقاف المصرية، جلد ٧
- ابن عربي، أبو بكر، العواصم من القواصم، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، عربستان سعودی، ١٤١٩ هـ
- أشعري، أبو الحسن علي بن إسماعيل، مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين، دار إحياء التراث العربي، بيروت
- امحزون محمد، تحقيق مواقف الصحابة في الفتن، دار السلام للطباعة والنشر، اسكندرية، مصر، چاپ دوم، ١٤٢٨ هـ
- بخاری، محمد بن إسماعيل، التاريخ الكبير، دارالفكر
- بخاری، محمد بن إسماعيل، صحيح بخاری، دارالفكر للطباعة والنشر، بيروت، بی تا
- بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الأشراف، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان، ١٣٩٤ هـ.ق
- خالدي، صلاح عبدالفتاح، الخلفاء الراشدون بين الاستخلاف والاستشهاد، ترجمه فارسی (خلفای راشدين از خلافت تا شهادت)، ترجمه عبدالعزيز سليمي
- ذهبی، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٣ هـ.ق
- زرکلی، خير الدين، الاعلام، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان، چاپ پنجم
- صلابی، علي محمد، أسمى المطالب في سيره أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، دارالتوزيع والنشر الاسلاميه، مصر، قاهره، ١٤٢٤ هـ
- نيشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، دارالفكر للطباعة والنشر، بيروت،
- نووی، يحيى بن شرف، شرح النووی علی صحيح مسلم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة الثانية، ١٣٩٢ هـ